

قرآن کریم زلال معرفتی است که از آسمان الوهیت نازل شده، هرکسی به قدر ظرفیت خویش از آن بهره مند می گردد: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾ (رعد، ۱۳/۱۷)، و حاوی ابواب علوم معرفتی و عملی است که هر کسی از دری وارد شده و از جنبه یا جنبه های خاصی بدان می نگرد، جنبه های ادبی، کلامی، فلسفی، عرفانی، فقهی، اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، ظاهری یا تأویلی.

تفسیر القرآن الکریم تألیف شهید آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (قدس سره) یکی از تفاسیر جامع الاطراف قرآن کریم است که متأسفانه از این تفسیر تنها سوره مبارکه حمد و ۴۶ آیه از آغاز سوره مبارکه بقره در دست است، و بی شک با این طرح گسترده، کامل لاین تفسیر به مجلدات بسیاری بالغ می شد.

از مزایای این تفسیر آن که: به هر بابی که وارد می شود نخست به نقل اقوال در مسأله مورد نظر پرداخته و پس از تحریر مسأله رد یا تأییدی بر آن می افزاید یا آنکه نظر خاص خود را با استدلال کافی بیان می دارد. از مطالعه مجموع این مباحث می توان به دقت نظر، اطلاع وسیع، تتبع

مزایای ادبی

«تفسیر

القرآن

الکریم»

للاستاذ العلامة

الشهيد آية الله السيد

مصطفى الخميني (قدس سره)

حسین استاد ولی

کافی، اجتهاد و استقلال رأی مؤلف پی برد و نحوه ورود و خروج علمی او را در هریک از مباحث دانست.

بحث های ادبی این تفسیر بسیار گسترده است و در باب های گوناگون ادب از لغت، اشتقاق، صرف، نحو، بلاغت، شعر و... سخن گفته است. ما در این مقال به مزایای برخی از جنبه های ادبی این تفسیر مبارک پرداخته، نگاهی به مسایل لغوی و صرف و نحوی آن می اندازیم، و از آن رو که هریک از این باب ها بسیار مفصل است، مسایل ادبی «بسم الله الرحمن الرحیم» را به طور خلاصه از این تفسیر تحریر می کنیم؛ و توضیحات در پاورقی از نگارنده است.

اسم

ماده اشتقاق اسم

در ماده اشتقاق اسم اختلاف است:

۱) بصریان گویند: اسم بروزن افع است که همزه آن زاید و لام الفعل آن یعنی واو محذوف است. بنابراین ریشه آن «سمو» به معنای برتری است. اما این که اسم چه برتری دارد؟ برخی گفته اند: مسمای اسم با نهادن اسم براو نامدار و بلند آوازه و مرتفع می گردد. قول دیگر آن است که اسم بر دو قسم دیگر کلمه یعنی فعل و حرف برتری دارد [زیرا جمله می تواند از دو اسم تشکیل شود ولی از دو فعل یا دو حرف یا مرکب از فعل و حرف تشکیل نمی گردد]. اما دلیل این که اسم از «سمو» است اشتقاق آن است، زیرا جمع آن اسماء و تصغیر آن سُمی و نسبت به آن سَمی و سَموی است، و همیشه اشتقاق، کلمات را به اصول خود باز می گرداند.

اشکال به اقرب الموارد

در اقرب الموارد در ماده «سمو» گوید: الاسم: العلامة. این یا اشتباه اوست [زیرا سمو بدین معنی نیامده] یا آنکه اسم خود لغت خاص [و مستقلاً] است، و یا تأیید نظری است که بیان خواهیم داشت ...

۲) کوفیان آن را از سَمَه به معنای علامت می دانند، که اصل آن و سم است [و وزن آن فعل است با قلب واو به همزه].

توجیه اقوال

قول بصریان با اشتقاق لغوی سازگارتر است و قول کوفیان با معنای آن [که علامت است]. حتی گفته شده که اسم در اصل برای علامت وضع گردیده است؛ و حدیثی هم در تأیید این مطلب هست. حضرت رضا علیه السلام در تفسیر بسم الله فرمودند: **اَسْمُ عَلِيٍّ نَفْسِي بِسْمَةِ مَنْ سَمَاتِ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ وَ هِيَ الْعِبَادَةُ (من نشانی از نشانه های خداوند را بر خود می نهم و آن عبادت است).** قلت: **ما السمة؟ قال: العلامة^۱** (راوی گوید: گفتم: سمه چیست؟ فرمود: علامت و نشانه).

نظر مؤلف

در علم اصول محرز است که علم صرف از علوم واقعی نیست بلکه نوعاً از ذوقیات و استحساناتی است که در محافل و مجالس [ادباً] صورت می گیرد و در هیچ یک از اصول و فروع بر آن اعتماد نمی شود، زیرا بیابانگردان عرب لغتی را استعمال می کنند آن گاه شهرنشینان به تفسیر آن پرداخته، برای آن محمل می تراشند. بنابراین اسم نه مشتق از «سمو» است و نه از «وسم» بلکه خود لغت خاصی است به معنای علامت، چنانکه از اقرب الموارد نقل کردیم.^۲

دلیل این نظر ما آن است که اسم، هم بر قسمی از کلمه در برابر فعل و حرف اطلاق می شود و هم براعم از آن، چنان که در آیه **﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾** (بقره، ۳۱/۲) و آیه **﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ﴾** (نجم، ۲۳/۵۳) بر اشیاء خارجی اطلاق شده است. و نیز گاهی بر چیزی که مقابل لقب و کنیه است و گاه براعم از آن اطلاق می گردد مانند آیه **﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ﴾** (حجرات، ۱۱/۴۹).

الله

در لفظ الله اختلاف است که آیا جامد است یا مشتق؟ و در صورت دوم، ماده اشتقاق آن چیست؟ الله در نزد اکثر مفسران غیر مشتق است، ولی برخی آن را مشتق می دانند و در ماده اشتقاق آن چند قول است:

۱) مشتق از لاه یلیه به معنای ارتفع، و از همین رو خورشید را الهه یا آلهه گفته اند.

۲) مشتق از لاه یلیه به معنای احتجب و استتر است.^۳

۳) مشتق از آله به معنای فَرَع یا تحیر یا عبَد یا سکن است [و هر کدام را توجیهی است]. بنابراین اقوال، همزه آن اعتباطاً [= بی دلیل] حذف شده، مانند اُناس که به صورت ناس درآمده است. یا آنکه همزه آن به جهت نقل حذف شده و این کار هنگام ادغام لازم است [الاله - الله] و گفته شده که این دو قول شاذ است.

۴) مشتق از وله به معنای طرب [یا تحیر] است و همزه آن مقلوب از واو است مانند اشاح که وشاح بوده، ولی این قول بعید و ضعیف است.

۵) اصل آن لاهاً [؟] به زبان سریانی است و تعریب شده است. ابویزید بلخی گفته: این لفظ اعجمی است، زیرا یهود و نصاری لاهاً گویند و عربها آن را از آنان گرفته و به صورت الله درآوردند.

۶) اصل آن هاء ضمیر غایب بوده، کنایه از آنکه نمی توان در ظاهر بر حضرت حق تعالی نامی نهاد، از این رو او را در نظر عقل آورده و با ضمیر غایب به او اشاره کردند. سپس لام ملک بر آن افزودند له شد، آن گاه الف و لام برای تعظیم و تفخیم بر آن افزودند الله شد، و چون این لفظ در علم نحو از احکام و قواعد ویژه ای برخوردار است و با قواعد کلی نحو مخالف است عقلها در آن متحیر مانده، اشاره به اینکه وقتی عقلها در درک وجود لفظی او متحیر باشند در وجود عینی او چه تحیری خواهند داشت؟!

نظر مؤلف

آنچه به اعتبار نزدیک تر است آن است که همان گونه که در باب اسم گفتیم، این کلمه مشتق به اشتقاق صغیر نیست تا از ماده آن بحث شود که از چه مشتق گردیده است. زیرا در اشتقاق، ماده و صورت کلمه هر کدام موضوع به وضع نوعی هستند، ولی صورت این کلمه برابر با ماده آن وضع نشده بلکه وضع آن وضع شخصی است؛ و اصولاً جست و جو از اصل کلمه در اشتقاق کبیر نادرست است و حاصلی نخواهد داشت، و مانعی ندارد که استعمال لفظ الله در آغاز، به یکی از این وجوه بوده آن گاه تحول یافته و به این وضع خاص درآمده است. چنان که سیویه از خلیل نقل کرده که اصل آن الاه بوده بر وزن فعال، آن گاه و به جای همزه آن الف و لام بر سر آن درآوردند الله شد.

بنابراین می توان گفت که الله در اصل اسمی بوده که بر خداوند به عنوان جنس و مفهوم

کلی اطلاق می شده سپس عکس شخصی شده است.

خلاف قاعده در لفظ الله

از مشکلات ادبی و احکام خاص لفظ الله آن است که طبق قاعده اگر عکس شخصی باشد باید دخول تنوین بر آن جایز باشد، و اگر علم نبوده و الف و لام آن زاید باشد باید در هنگام ندا الف و لام آن حذف شود. شافعی و ابوالمعالی و خطابی و غزالی و مفضل گفته اند الف و لام داخل در بنیة اسم است، غافل از آنکه در این صورت می بایست تنوین بر آن داخل شود در حالی که جایز نیست. و نیز همزه الله اگر همزه وصل است باید در نداء حذف شود و اگر همزه قطع است باید در هنگام اتصال به کلمه قبل مانند قال الله تعالی حذف نشود و نیز تنوین بپذیرد. گویی میان حکم اصل و فرع در این لفظ جمع شده است، چنان که از پیامبر ﷺ نقل است که من أحب کریمتاه... فرموده، در صورتی که باید کریمتیه می فرمود. پس اگر گفته شود کلمه کریمستان وضع شخصی دارد و همین گونه وضع شده است مانند الاجدان و الجدیدان در باره شب و روز، باید گفت: در این صورت باید هنگام اضافه به ضمیر، نون تشبیه آن حذف نشود، و نیز جر آن به کسره باشد و طبق قانون تشبیه با آن عمل نشود.

نظر مؤلف

روی این اصل گوئیم: گویا میان حکم مبدأ و منتهی در این لفظ جمع شده است، زیرا مسمای آن که مبدأ و منتهای خلاق است در ذات خود که همه کمالات را داراست وجودش محفوظ است...

در کافی به سند معتبر از هشام بن حکم روایت کرده که از امام صادق ﷺ پرسید که الله از چه چیزی مشتق است؟ فرمود: ای هشام، الله مشتق از اله است واله، مألوه می خواهد...^۴

بنابراین حدیث الف و لام که برای غلبه است برسر آن [اله] درآمده، زیرا اله بر هر نوع معبودی اعم از حق یا باطل اطلاق می شود ولی الله فقط بر معبود حق اطلاق می گردد مانند النجم که بر ستاره ثریا نامگذاری شده است.

از حدیث معنعن حسن بن راشد از امام موسی بن جعفر ﷺ ظاهر می شود که الله از

ولی مشتق است، زیرا امام علیه السلام در تفسیر آن فرموده: استولی علی ما دقّ وجلّ^۵. گویی اثبات این حکم از آثار [ولوازم] الله بودن خداوند است، از این رو لفظ الله مشتق از استیلاء با تصحیف که در روایت رخ داده می باشد.^۶

خلاصه آنکه در وجه اشتقاق آن اختلاف است و از قاموس نقل است که اقوال در مبدأ اشتقاق آن بیست قول است و از جالوس نقل است که بالغ به سی قول است. والله هو العالم.

الرحمن الرحیم

عبری یا عربی بودن رحمن

درباره رحیم اتفاق است که عربی است، ولی در رحمن اختلاف است که آیا عربی است یا عبری؟ ثعلب و مبرد و ابواسحاق زجاج در معانی القرآن و احمد بن یحیی گفته اند عبری است و اصل آن رخممان (با خاء) بوده، و در تاج العروس گوید که ازهری از ابوالعباس نقل کرده که او گفته: خداوند در الرحمن الرحیم میان عبری و عربی جمع کرده است، و عبری رحمن را با حاء ذکر کرده، ولی این سخن مخدوش و غیر ثابت است، زیرا آنچه در زبان عربی معروف است با خاء است که در عربی به صورت حاء درآمده است...

آنچه براساس لغت و استعمال، قطعی است آن است که این کلمه در استعمالات عرب سابقه داشته و در اشعار عرب قبل از اسلام دیده می شود. این سخن منافات ندارد با اینکه کلمه رحمن در زبان عربی وجود دارد، زیرا بسیار دیده می شود که یک لغت در میان ملل مختلف وجود دارد بدون آنکه یکی از دیگری فراگرفته باشد. البته ما مانند شافعی و ابن جریر و ابو عبیده و قاضی ابوبکر و ابن فارس، منکر وجود کلمات غیر عربی در قرآن کریم نیستیم ولی رحمن در بسم الله و آیات دیگر را عبری نمی دانیم.

خلاصه دلیلی بر عبری بودن رحمن نداریم گرچه مشتق بودن آن ثابت گردد، زیرا می تواند مشتق باشد ولی عبری نباشد و نیز کسانی که قایل به غیر مشتق بودن آن هستند نمی خواهند عبری بودن آن را اثبات کنند؛ و نیز تکرار آن را نمی توان دلیل عبری بودن آن دانست. لذا سخن ابوالعباس جداً نامقبول است و نمی دانم که او کیست، زیرا این نام میان جماعت بسیاری مشترک است.

ممکن است کسی بگوید این کلمه در میان اعراب سابقه نداشته زیرا در قرآن

می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ...﴾ (قرآن، ۶۰/۲۵) (و چون به آنان گویند: به رحمن سجده کنید، گویند: رحمن چیست؟) زیرا این سؤال به ویژه با الذی موصول که برای غیر ذوی العقول می آید می رساند که مردم عرب مکه با این کلمه آشنایی نداشته اند.

پاسخ این اشکال آن است که کلمه رحمن در جاهلیت میان شاعران سابقه داشته و مشهور است که مسیلمه، رحمن نام داشته است. بنابراین سؤال مشرکان از رحمن سؤال حقیقی نیست بلکه دلیل بر ردالت آنهاست که خود را به ناهمی و بی خبری می زدند و کاملاً خدای رحمن را می شناخته اند.

اگر کسی بگوید: این استدلالها، دلیل بر عبری نبودن رحمن نیست، زیرا ممکن است در عرب جاهلی این اقتباس صورت گرفته باشد. گوییم: این اقتباس دلیل می خواهد و دلیلی در دست نداریم.

رحمن مشتق است یا جامد؟

۱) گروهی آن را جامد دانسته اند به سه دلیل:

الف) این اسم از اسماء خاص خداوند است.

ب) اگر مشتق باشد مشتق از رحمت است و نیاز به مفعول به دارد مانند: رحمن بعباده و بالمؤمنین.

ج) وزن فعلان از افعال لازم بنا می شود مانند عطشان، غضبان، ندمان و سکران، و

ماده رحمن متعدی است، مگر آنکه گفته شود رحمن از رحیم مشتق است، ولی

طبق قواعد لغوی نمی توان پذیرفت.

نقد دلایل مشتق بودن رحمن

دلایل فوق هیچ کدام برای مشتق بودن رحمن کافی به نظر نمی رسد. زیرا:

الف) رحمن عکم بالغلبه برای خداوند متعال است، مانند علامه برای حسن بن یوسف

حلی، و محقق برای جعفر بن حسن حلی. زیرا کلمات علامه و محقق هر دو

مشتق اند ولی با وضع دیگری که وضع تعیینی نام دارد علم بالغلبه شده اند. از

این رو گوییم: رحمن دو نوع است: عکمی و وصفی؛ و ممکن است رحمن

عَلَمی از عبری گرفته شده، و رحمن وصفی عربی باشد.

ب) مفعولاً به نداشتن آن و ذکرى از متعلق آن به میان نیاوردن، به دلیل انس اذهان با استعمال آن به صورت عَلم است، زیرا در قرآن کریم نوعاً به جای اللّٰه به کار رفته است، و کمتر معنای وصفی آن در نظر بوده، و گرنه براساس فن نحو می توان گفت: هو بالمؤمنین رحمن رحیم.

ج) در مورد وزن هم باید گفت: استثناً در قواعد عربی فراوان است، چنانکه اوزان صفت مشابه برای لازم به کار می رود ولی برخی از آنها هم برای متعدی استعمال می شود مانند سفیر و...^۷ وانگهی ممکن است رحمن از صفت رحمت، به عنوان صفت ذاتی خداوند باشد که بدین نظر نیازمند متعلق نیست.^۸ مشتق باشد مثل رب [که لفظاً متعدی است ولی به عنوان صفت ذاتی خداوند متعلق مفعولی نمی خواهد]، لذا نیازمند به مفعول نبوده و بروزن فعلان بنا گردیده است.

نتیجه

حاصل بحث گذشته این شد که رحمن گاهی به صورت عَلم به کار می رود و وصفیت از آن مسلوب است مانند آیه ﴿قُلْ ادعوا لله أو ادعوا الرحمن...﴾ (اسراء، ۱۷/۱۱۰) و گاه معنای وصفی در آن لحاظ می شود مانند آیه ﴿والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم﴾ (بقره، ۱۶۳/۲). و چون به صورت علم بالغلبه برای ذات مقدس حق تعالی درآمده است دیگر به چیزی که مورد رحمت قرار گرفته باشد وابسته نیست و متعلقى برای آن در نظر گرفته نمی شود...

ماده اشتقاق رحمن

آیا رحمن مشتق از رحمت است یا از رَحِم؟ معروف لغویان قول اول است و ماده دوم را هیچ یک از لغویان نگفته اند ولی از برخی روایات استفاده می شود بلکه تصریح به آن دارد.

۱) از امام صادق علیه السلام روایت است که: رحم و خویشاوندی ائمه آل محمد در روز قیامت به عرش می آویزد و ارحام مؤمنان هم به آن می آویزند، گوید: پروردگارا هر که با ما پیوست با او پیوند، و هر که از ما برید از او ببر. خداوند می فرماید: من رحمان هستم و تو

رحم، نام تو را از نام خودم برگرفته‌ام،^۹ هر که با تو پیوست با او می‌پیوندم و هر که از تو بریده از او می‌بُرم. از همین رو رسول خدا ﷺ فرمود: رَحِمٌ، نوعی قرابت و خویشاوندی با خداست.^{۱۰}

(۲) و در تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ آمده: رحمان مشتق از رحم یعنی رحم محمد ﷺ است، و هر مرد و زن مؤمنی از شیعیان ما از رحم محمد ﷺ است، و بزرگداشت آنان بزرگداشت محمد ﷺ است...^{۱۱}

این فرض ممکن است که چون رَحِم به معنای قرابت است و خداوند فرموده: ﴿وَنَحْنُ اقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق، ۱۶/۵۰) خداوند بدین معنی رحمن باشد یعنی به بنده خود نزدیک است. در این صورت رحمن مسلماً مشتق خواهد بود و شبهات گذشته برطرف می‌شود، زیرا آن شبهات مربوط به موردی است که رحمن از رحمت متعدی مشتق باشد. و نیز می‌توان گفت: کلمه رحمن به معنای ذو رحم (خویشاوند) است، زیرا خلائق عیال خداوندند، و این نوعی فرض خویشاوندی است.

رحمن صفت مشبیه است یا صیغه مبالغه؟

بنابر فرض اشتقاق رحمن از رَحِم، بی‌شک رحمن صفت مشبیه خواهد بود، زیرا وزن فعلان در اصل برای همین است، و اگر مشتق از رحمت باشد و رحمت را صفت ذات و غیر متعدی بدانیم باز هم صفت مشبیه خواهد بود، و نیز اگر مشتق از رُحِم باشد چنانکه در برخی تفاسیر آمده باز هم صفت مشبیه است. اما اگر از رحمت، بر فرض متعدی بودن آن مشتق باشد از نظر اصل در هیأت و صورت [= فعلان] صفت مشبیه است و از نظر اصل در ماده [= رحمت] صیغه مبالغه است. در اینجا تعارض دو اصل فرا می‌آید، و بی‌شک اصل دوم [= صیغه مبالغه بودن] مقدم است، زیرا اقتضای تعدیه قوی‌تر است. و مشهور میان مفسران هم صیغه مبالغه بودن آن است...

متعلق باء بسم الله چیست؟

در این که جار و مجرور که جمله ناقصه است به متعلق نیاز دارد بحثی نیست، خواه متعلق، مذکور باشد یا محذوف، متقدم یا متأخر، فعل یا اسم مشتق. اگر متعلق مذکور باشد دیگر اختلافی وجود ندارد، ولی در متعلق محذوف بیش از بیست قول گفته‌اند. البته

تعیین یک متعلق خاص درست نیست بلکه باید در هر جایی به اقتضای مقام چیزی را در تقدیر گرفت. محذوفاتی که در تقدیر گرفته شده بدین قرار است:

(۱) ابتدا بسم الله، (۲) ابتدات بسم الله، (۳) ابتدائی بسم الله، (۴) ابتدائی مستقر و ثابت بسم الله، (۵) ابتدائی بسم الله موجود و ثابت، (۶) ابتدا یا آقرأ یا قولوا بسم الله.^{۱۲} گفته اند: محذوف چه جمله فعلیه باشد یا اسمیه، باید پس از بسم الله در تقدیر گرفته شود، زیرا علاوه بر آنکه مناسب با کرامت نام شریف الهی است، با استعمالات متعارف نیز سازگار است. زیرا مسافر در هنگام رفتن و آمدن گوید: بسم الله، یعنی بسم الله اهل و ارتحل، و ذبح کننده گوید: بسم الله اذبح. ولی می توان به آیه ﴿اقرأ باسم ربك﴾ (علق، ۱/۹۶) بر حسن تقدیم محذوف استدلال کرد.

نظر مؤلف در باره متعلق بسم الله

می توان ادعا کرد که این کلمه شریف خارج از قانون لزوم احتیاج به متعلق است، بلکه عبارت مستقلی است برای تبرک در گفتار و کردار و حُسن شروع، و معنای واقعی آن چنین است: مع بسم الله الرحمن الرحيم أفعل و أصنع کذا (با بسم الله الرحمن الرحيم چنین می کنم). در این صورت باء از معنای اصل خود منسلخ است. مثل آنکه هنگام شروع کاری می گوئیم: الله، که فقط صرف تذکر و تیمن و تبرک است؛ از این رو با هر سوره ای خوانده می شود با آنکه برخی سوره ها با امر شروع می شود و برخی سوره ها مانند دهر و حج و اعلی و مائده با کلماتی شروع می شوند که هیچ مناسبتی با تقدیر گرفتن ماده ابتداء ندارند.

و ممکن است محذوف، ماده اسم باشد، چنان که در حدیث حضرت رضا علیه السلام گذشت که: **أسمُ علی نفسی سمّة من سمات الله...**

خلاصه آنکه این عبارت یک جمله ادبی ناقص نیست تا محتاج به متعلق باشد، و امروزه بر چنین چیزی نام «تیترا» می گذارند.



باید دانست مباحث دیگر درباره نوع اضافه اسم به الله، علل جرّ الرحمن الرحيم، وحدت یا عدم وحدت اسم با مسمی و... در این تفسیر آمده که این مقال را گنجایش آنها نیست. آنچه در این مقال آورده شد، تحریری بود از گزیده شرح و بیان و نقل و نقد مؤلف شهید در مسایل مورد نظر، و انصاف را که دقت نظر و موشکافی و احاطه و تتبع او ستودنی

و شگفت انگیز است و استقلال رأی او در هر مقطعی به خوبی هویدا است.

سخنی درباره چاپ کتاب

اما حیف که این دفتر نا به هنگام بسته شد و این تفسیر نا تمام ماند... و صد حیف که این تفسیر گرانقدر از نظر فنون ویرایش، تصحیح، تحقیق، فهرست نگاری در نامناسب ترین وضع ممکن چاپ شده و گویی همان نمونه اول که از حرفچینی درآمده، بدون نمونه خوانی به لیتوگرافی سپرده شده است. و بنده تا به حال با کتابی چنین پر غلط برخورد نداشته ام! علی رغم آنکه مؤلف بزرگوار آن ذو حسین بود، هم عالمی بزرگوار و مجتهد و مجاهد بود و هم فرزند عزیز و دلبنده روح و قلب مسلمانان جهان؛ و بدین لحاظ می بایست آثار او به بهترین وجه عرضه گردد. اعلی الله درجته، و اسکنه جنته، و حشره الله مع اجداده الکرام و ابيه المقدس المعظام.

۱. صدوق، معانی الاخبار/۳، عیون الاخبار، ۱/۲۰۳.

۲. بنابراین باید آن را به باب همزه برد و همزه آن را قطع دانست.

۳. در اقرب الموارد در لوه گوید: «لا اله الا الله الخلق: خلقهم... و ذلك غير معروف.» و این هم قول دیگری است.

۴. کلینی، اصول کافی، ۱/۱۱۴.

۵. معانی الاخبار/۴.

۶. تصحیف در این روایت را علامه مجلسی (ره) چنین بیان فرموده که این خبر افتادگی دارد، زیرا کلینی آن را از برقی نقل کرده و متن روایت برقی در «محاسن» با همین سند چنین است: «سئل عن معنی قول الله: «الرحمن علی العرش استوی» فقال: استولی علی ما دقّ وجلّ. در واقع این روایت تفسیر استوی است نه تفسیر الله، بنابراین اگر آن را تفسیر الله بدانیم باید گفت که تفسیر به لوازم و آثار است و از بحث ما خارج است.

۷. سفیر متعددی با واسطه است (سفر بین القوم: أصلح، فهو سفیر). بهتر است قتیل و جریح به معنای مقتول و مجروح مثال زده شود.

۸. مرحوم مؤلف بحث مفصلی در این باره دارد.

۹. در تاج العروس نیز نظیر این جمله را از حدیث قدسی آورده است.

۱۰. معانی الاخبار/۳۰۲.

۱۱. تفسیر منسوب به امام عسکری ۳۷/۵.

۱۲. این قول در تفسیر تیبیان، ۱/۲۵ آمده است.